

نقش روستایان شهری در اعتراضات مدنی

افغانستان پیش از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، یک جامعه دهقانی بود. جنبش جهادی در مقاومت با کودتا توسعه‌ی سیاسی تشکیلاتی‌اش را روی آن نیرو متمرکز و با استفاده از آن شبکه‌ی انسانی، مقاومت در مقابل رژیم کودتا را سرتاسری ساخت. دهقانان در این منازعه میان اعتقادات و باورهای دینی و منافع اقتصادی‌اش که به شکل اصلاحات ارضی، رژیم به آن پاسخ می‌گفت. روی اعتقادات و باورهای دینی‌اش تکیه و اصلاحات را نفی و به مقاومت مسلحانه دست زدند. این وضعیت پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، از اساس تغییر کرد. دهقانان پس از آن حادثه با نفی مقاومت مسلحانه در دفاع از دموکراسی نیم بند و قانون اساسی غرض حمایت از حقوق سیاسی‌اش به رفتن به پای صندوق‌های رأی دل را خوش کردند. هم‌اکنون به خوبی پی برده‌اند که تکیه روی اعتقادات و باورهای دینی، قدرت و ثروت را به چه کسانی و پس از آن پناه به صندوق‌های رأی و تقلب‌های عریان به سود کی‌ها تمام گردیده است...

صفحه ۳

رییس جمهور غنی:

زنان افغان به عقب بر نمی‌گردند

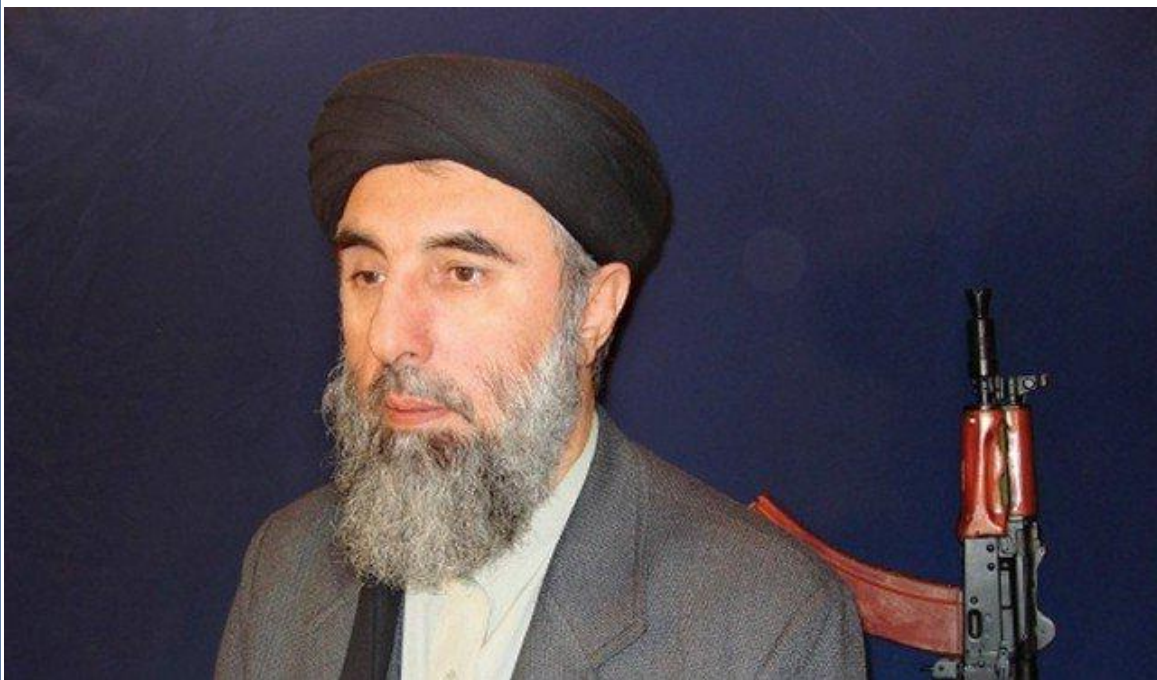
سومین سمپوزیم "توانمندی زنان" در کابل برگزار شد. نتایج به دست آمده از این سمپوزیم به کنفرانس‌های وارسا و بروکسل ارایه می‌شوند تا جامعه جهانی براساس این خواست‌ها، از زنان افغان حمایت کند. هدف اصلی این سمپوزیم شناسایی نیازهای اصلی زنان افغانستان است. محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان گفت که وضعیت زنان افغان در یک روز قابل تغییر نیست ولی تلاش می‌شود تا حضور و مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف دوامدار باشد. او تأکید کرد که زنان افغانستان دیگر به گذشته بر نمی‌گردند: "زن افغان حاضر نیست به عقب برود. زن افغان به پیش می‌رود و پهلوی به پهلوی با مرد افغان." تلاش‌ها برای ادامه حمایت از زنان افغانستان در زمانی صورت می‌گیرد که با کاهش حمایت‌های جهانی از افغانستان این نگرانی وجود دارد که زنان یک بار دیگر از حقوق اساسی خود محروم شوند. اما رییس جمهور غنی گفت که زنان بیش از این قربانی افکار افراطی نخواهد شد: "خوبی در این است که مرد و زن افغان، امروز باورمند هستیم که یک جامعه اعتدال‌گرا هدف اصلی ما است. یک جامعه‌ی که در آن افراط و تفریط نباشد و نظرات افراطی بار دیگر این مملکت را گروگان نگیرد." در حالی که زنان افغانستان از فقر، جنگ و پیامدهای ناشی از برخوردهای مسلحانه رنج می‌برند، مقام‌های حکومتی، سفیران و فعالان حقوق زن در این سمپوزیم از ادامه حمایت‌ها از زنان افغانستان سخن گفتند.

جنجال مجلس بر سر فرمان تقنینی

رییس جمهور هنوز پابرجاست

پس از رد فرمان تقنینی رییس جمهور مبنی بر آوردن اصلاحات در کمیسیون‌های انتخاباتی از سوی مجلس نماینده‌گان، اکنون رییس جمهور فرمان دیگری را به این منظور روانه‌ی این مجلس کرده است. شماری از اعضای مجلس نماینده‌گان با اشاره به فرمان رییس جمهور درباره‌ی قانون تشکیل و صلاحیت‌های انتخاباتی می‌گویند که اکنون زمان صدور این چنین فرمان نیست و رییس جمهور باید پیش‌نویسی به این منظور به مجلس می‌فرستاد. میربت خان منگل، عضو این مجلس در نشست دیروز می‌گوید که باید به خاطر قانون تشکیل و صلاحیت‌های انتخاباتی طرحی از سوی رییس جمهور به مجلس فرستاده می‌شد. او می‌گوید که پذیرفتن این فرمان برای آنان غیرقابل قبول است. با این حال داوود کلکانی یکی دیگر از نماینده‌گان صدور چنین فرمانی را به‌جا می‌داند و می‌گوید که این فرمان توانایی حل مشکلات و چالش‌های انتخاباتی را دارد. کلکانی از دیگر نماینده‌گان نیز می‌خواهد بحث روی این فرمان را شامل آنچه تا سرنوشت آن هرچه زودتر معلوم شود. با این حال برخی از آگاهان به این باورند که رد یا تأیید فرمان رییس جمهور به دست مجلس نماینده‌گان است، نه صلاحیت پذیرفتن یا نپذیرفتن آن. عبدالرؤف ابراهیمی، رییس مجلس نیز در پایان نشست کمیسیون‌های پانزده‌گانه مجلس را موظف کرد تا این فرمان را بررسی کرده و نتیجه‌ی شان را در نشست‌های بعدی اعلام کنند.

بازگشت حکمتیار؛ با عدالت چه می‌کنند؟



گه — بهرام آمو نیایی

با بازگشت حکمتیار یکی از سیاستگرانی که ممکن است بیشترین سود را نصیب شود، اشرف غنی است. او در حال حاضر با نیروهای سیاسی مخالف حکمتیار به شدت درگیر است و تا کنون به‌گونه‌ی درست نتوانسته از عهده‌ی آنان بر بیاید. غنی در برابر این نیروها که حاضر به فرمانبرداری از او نیستند، مجبور به عقب‌نشینی سیاسی و امتیازدهی شده است. ورود حکمتیار به معادله‌ی قدرت، می‌تواند توازن را به سود محور غنی - حکمتیار تغییر دهد. از سوی دیگر، بازگشت حکمتیار برای هواداران‌اش در افغانستان که سال‌ها است خود را بی‌پناه و یتیم فکر می‌کنند، مایه‌ی دلگرمی زیادی خواهد شد، و این پیامد بد دیگری برای عدالت است.

صفحه ۲

به بهانه‌ی روز جهانی موزیم؛

موزیم و میراث‌های فرهنگی‌مان را حفظ کنیم!

شمس‌الله شمس

هجدهم ماه می، برابر است با روز جهانی موزیم و میراث‌های فرهنگی؛ یا به قول یونانی‌ها مقر الاهی هنر و صنایع. براساس تعریفی که از سوی شورای بین‌المللی موزه (مؤسسه‌ی است دایمی و بدون هدف مادی فعال است و درهائش به روی همگان گشوده است) چنین ارائه می‌شود: "موزه‌ها آینه‌ی تمام‌نمای آرمان، اندیشه، محیط فرهنگی - اجتماعی و خلاقیت‌های پایان‌ناپذیر انسان‌ها در گذشته و حال است." (۱)

در افغانستان، در بعضی از سال‌ها از روز جهانی موزیم و میراث‌های فرهنگی تحلیل می‌گردد. افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، دارای میراث‌های فرهنگی و باستانی بسیار است؛ از خرابه‌های شهر ضحاک، شهر گوهرگین، شهر غلغله و تندیس‌های شکسته بودا در بامیان و قلعه اختیارالدین، مناره‌های چندگانه هرات گرفته تا منار جام غور، مناره‌های غزنین، تخت رستم در سمنگان، همه گنجینه‌هایی از میراث فرهنگی به شمار می‌روند. رویدادهای اساطیری، داستان‌های افسانه‌ی و مراسم آیینی که نیز یک بخش دیگری از میراث‌های فرهنگی ماست، که با جامعه‌ی ما پیوند عاطفی دارد. عصاره‌ی پیوند عاطفی میراث‌های فرهنگی با جامعه در خوانش هویتی ماست. در یک کلام میراث‌های فرهنگی کشور ما، بخشی از هویت جامعه‌ی ماست.

در کشورهای جهان سوم، به‌خصوص افغانستان، نیاز اقتصادی بیش از هر نیاز دیگر احساس می‌شود و میراث‌های

حقوق بشر افغانستان: در روند صلح به

دیدگاه قربانیان جنگ توجه شود

افراد باید در چهارچوب قانون و متکی بر آن صورت گیرد، رهایی افراد زندانی از زندان‌ها نیز، تنها بر مبنای قانون و در نتیجه بررسی عدلی و قضایی و از طریق محاکم عادلانه و به‌گونه انفرادی صورت گیرد، نه براساس تصامیم یا معاملات سیاسی. این کمیسیون گفته که اعطای هرنوع سهم و امتیاز، تنها باید در چهارچوب قانون اساسی و از طریق فرایند دموکراتیک و مبتنی بر اصل برابری و حقوق شهروندی صورت گیرد. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان از دولت خواسته که در هر نوع گفتگو یا توافق با مخالفان مسلح، باید به ارزش‌های مندرج در قانون اساسی، بویژه آزادی، برابری حقوق زنان و کودکان، اقوام و اقلیت‌ها، دموکراسی و پلورالیزم سیاسی-فرهنگی و اجتماعی توجه شود. این نهاد افزوده که تعهد به ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، تبعیض، خشونت، هم‌چنین تحقق عدالت اجتماعی، کرامت انسانی و حقوق بشر با دقت تمام در نظر گرفته شود، و هرنوع عدول از این ارزش‌ها، تحت هیچ شرایطی، پذیرفتنی نیست. قبلا محمد خان، معاون اول ریاست اجرائیه افغانستان در مورد مصونیت قضایی برای اعضای حزب اسلامی گفت: "اگر دنبال قضایای گذشته بگردیم از زمان کمونیست‌ها، مجاهدین، طالبان و بعد دو دوره ریاست جمهوری حامد کرزی، هیچ وقتی به دولت نمی‌ماند که به مسایل مهم دیگر برسد."

مجاهدین در سال ۱۳۷۱ با سقوط حکومت کمونیستی کابل، قدرت را بدست گرفتند، این گروه‌ها بر سر تقسیم قدرت و تشکیل دولت به نتیجه‌ی نرسیدند و در نتیجه با یکدیگر درگیر شدند که حکمتیار یکی از طرف‌های اصلی این درگیری‌ها بود.

کمیسیون حقوق بشر افغانستان ضمن تأکید بر ضرورت قطع جنگ و خونریزی و تأمین صلح و آرامش در این کشور از دولت افغانستان خواسته که هرنوع گفت‌وگو و توافق صلح، باید متکی بر اجماع ملی و در نظر داشتن حقوق و دیدگاه‌های مردم، بویژه قربانیان و آسیب‌دیدگان جنگ‌ها، به پیش برده شود. در خبرنامه‌ی این نهاد که دیروز شنبه، اول جوزا، به رسانه‌ها ارسال شده، تأکید شده که تحت هر شرایطی، حقوق قربانیان جنگ‌ها برای پیگیری قضایا و تأمین عدالت محفوظ بماند و در هیچ شرایطی، نباید حقوق آنان نادیده گرفته شود. دولت افغانستان در روزهای گذشته اعلام کرد که با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار برای دستیابی به صلح به توافق رسیده و پیش‌نویس توافقنامه صلح بین دولت و حزب اسلامی نهایی و به هیات این حزب سپرده شده است. تلاش برای بیرون کردن نام رهبر و اعضای حزب اسلامی از فهرست سیاه سازمان ملل و ممالک دیگر به ویژه امریکا، عفو زندانیان حزب اسلامی در چهارچوب قانون، ساکن شدن مهاجران این حزب در افغانستان، مصونیت قضایی (به استثنای حق عیدی در قضایا)، جذب اعضای واجد شرایط این حزب در دولت افغانستان و مشورت با حکمتیار در مسایل ملی، از جمله تعهدات دولت افغانستان در این پیش‌نویس عنوان شده است. این نهاد همچنین از کسانی که به روند صلح می‌پیوندند خواسته که با اذعان به واقعیت‌های گذشته، مسئولیت اعمال و رفتارهای گذشته خویش را بپذیرند و با مسئولیت تمام در قبال قربانیان اعمال و رفتار خویش پاسخگو باشند و در برابر قانون و اجرای عدالت تمکین داشته باشند.

کمیسیون حقوق بشر تأکید کرده، همانطوری که زندانی شدن



فرهنگی، یکی از منابع مهم برای اشباع آن است. "میراث‌های فرهنگی سبک زندگی را تغییر داده و گرایش به مکان‌های تاریخی و مصرف کالاهای فرهنگی را نیز افزایش می‌دهد" (۲). تأسیس هتل‌ها، میدان‌های هوایی، مراکز فروش، رستوران‌ها در نزدیکی میراث‌های فرهنگی، همان طوری که باعث افزایش منابع درآمد مردم و خزانه‌ی دولت می‌شود، باعث اشتغال‌زایی نیز می‌شود. مثلن، روضه‌ی مزار شریف و بند امیر بامیان در تعطیلات نوروز و تابستان...

صفحه ۳



درگیری جمعیت و جنبش، زمینه‌ساز نیروهای دیگر

ب. آنری

درگیری اخیر میان جمعیت اسلامی و جنبش ملی در ولایت فاریاب ۲۸ کشته و زخمی داشته است.

این درگیری یک بار دیگر دو حزب جمعیت و جنبش را در برابر هم قرار داده که مهم‌ترین موردش رویارویی عطا محمد نور، سرپرست ولایت بلخ و رئیس اجرایی جمعیت اسلامی با انور سادات، والی فاریاب و از اعضای ارشد جنبش ملی اسلامی در شبکه‌های اجتماعی است. پیش از این در ولایت تخار نیز تنش‌های شبیه رویداد فاریاب رخ داده است.

درگیری میان جمعیت اسلامی و جنبش ملی اسلامی در شمال و شمال‌شرق مدتی است که نگرانی‌های زیادی را به همراه داشته است. یکی از نگرانی‌ها اینست که جنگ میان این دو حزب سیاسی زمینه را برای قدرت‌گیری بیشتر نیروهای دیگر، به‌ویژه طالبان و حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار فراهم می‌کند.

حزب اسلامی حکمتیار که در این مناطق نفوذ زیادی دارد، سال‌ها است که فرصت سربلندکردن نیافته است. حالا که گام‌های نخست سازش سیاسی میان رهبری این حزب و حکومت کابل برداشته شده، اعضای حزب اسلامی در شمال و شمال‌شرق انرژی و روحیه‌ی تازه‌ی گرفته‌اند. درگیری میان جمعیت و جنبش زمینه را برای تقویت این نیرو بیشتر فراهم می‌کند. آنها به سادگی می‌توانند با بهره‌برداری از فضای تنش بوجودآمده میان این دو حزب سیاسی، خود را بیشتر تجهیز و اكمال کنند. در کنار بهره‌گیری حزب اسلامی از تنش میان جمعیت اسلامی و جنبش ملی اسلامی، طالبان نیز که در حال حاضر مهم‌ترین نیروی مسلح مخالف دولت افغانستان در شمال و شمال‌شرق هستند، می‌توانند فرصت قدرت‌گیری زیادی پیدا کنند. همین حالا هم برپایه‌ی گزارش‌های برخی از رسانه‌ها، فرماندهان جمعیت و جنبش برای سرکوب جانب مقابل با طالبان همکاری می‌کنند. در حالی که این گزارش‌ها از سوی رهبران این دو حزب سیاسی رد شده است، اما به یقین می‌توان گفت که یک چنین گزارش‌هایی به دور از واقعیت نمی‌تواند باشد.

تنش سیاسی و نظامی میان جمعیت و جنبش سبب می‌شود تا طالبان به سادگی دست به تصرف مناطق شمالی و شمال‌شرق بزنند و نیروهای به اصطلاح خیزش مردمی که از سوی این دو حزب سیاسی رهبری می‌شوند، برای تضعیف طرف مقابل مقاومتی در برابر طالبان از خود نشان ندهند.

شکی نیست که حلقه‌هایی از دولت مرکزی نیز سعی دارند تا شمال و شمال‌شرق بیشتر از این ناامن شود تا آنها به هدف شکست رقبای دیرینه‌ی شان برسند.

رهبران جمعیت اسلامی و جنبش ملی اسلامی حتمن می‌دانند که چه بازی‌های خطرناکی در شمال و شمال‌شرق در حال عملی‌شدن است، اما به نظر می‌رسد شمار زیادی از اطرافیان آنها به درستی پی نبرده‌اند که ماجرا از کجا آب می‌خورد.

شدت و ادامه‌ی جنگ میان این دو حزب سیاسی قوم‌محور، تضاد میان دو قوم بزرگ تاجیک و اوزبیک در شمال و شمال‌شرق را بیشتر می‌کند؛ پیامدی که نه به سود این اقوام است و نه هم به نفع جمعیت اسلامی و جنبش ملی.

بازگشت حکمتیار؛ با عدالت چه می‌کنند؟

گلبدین حکمتیار از جمله‌ی بدنام‌ترین رهبران جهادی‌یی است که شهروندان افغانستان طعم تلخ جنگ‌های خودخواهانه و خشونت‌گری‌های امتیازطلبانه‌ی او را چشیده‌اند.

هزاران تن در جریان جنگ‌هایی که او یکی از طرف‌ها بود، کشته، معیوب، آواره و بی‌خانومان شده‌اند. راکت‌پرانی‌های حکمتیار بر کابل در سالهای جنگ داخلی، از بدترین خاطره‌هایی است که باشندگان این شهر دارند.

بازگشت حکمتیار یکبار دیگر آن خاطره‌های تلخ را در یادها تازه خواهد کرد و مردم را نسبت به قصد و اراده‌ی غنی برای برقراری عدالت بدبین‌تر خواهد ساخت.

آیا اشرف غنی می‌تواند دلیل قناعت‌بخشی به آسیب‌دیدگان و بازماندگان قربانیان جنگ ارایه کند؟ حکمتیار از جمله‌ی افرادی که است که اتهام جنایت جنگی بر او وارد شده و به دلیل دست‌داشتن در فعالیت‌های تروریستی در فهرست سیاه سازمان ملل متحد نیز جا گرفته است. بخشش او از سوی دولت افغانستان و تعهد حکومت برای حذف حکمتیار از لیست سیاه این سازمان، نشان می‌دهد که سلسله‌ی معافیت از مجازات ناقضان حقوق بشر به گونه‌ی نگران‌کننده همچنان ادامه دارد.

اگر حکومت مدعی است که عفو حکمتیار نقش زیادی در صلح و ثبات افغانستان خواهد داشت، اشتباه می‌کند. او کسی نیست که با ادغامش به دولت کابل ثبات سراسری در کشور تأمین شود. او در حال حاضر به یک مهره‌ی سوخته‌ی جنگی تبدیل شده و حامی کلانی در سطح منطقه ندارد. وقتی او در میدان نبرد چیز زیادی برای دادوستد ندارد، چگونه می‌توان امیدوار بود که اگر حکمتیار سلاح بر زمین گذاشت ما از خیر او به صلح می‌رسیم؟

با بودن حکمتیار در حکومت افغانستان نه تنها که هیچ سودی به مردم نمی‌رسد، بلکه بازی‌های سیاسی کنونی پیچیده‌تر خواهد شد و بازهم مردم بیشتر زیان می‌بینند. اما با بازگشت حکمتیار یکی از

سیاستگرانی که ممکن است بیشترین سود را نصیب شود، اشرف غنی است. او در حال حاضر با نیروهای سیاسی مخالف حکمتیار به شدت درگیر است و تا کنون به‌گونه‌ی درست نتوانسته از عهده‌ی آنان بر بیاید. غنی در برابر این نیروها که حاضر به فرمانبرداری از او نیستند، مجبور به عقب‌نشینی سیاسی و امتیازدهی شده است. ورود حکمتیار به معادله‌ی قدرت، می‌تواند توازن را به سود محور غنی - حکمتیار تغییر دهد.

از سوی دیگر، بازگشت حکمتیار برای هواداران‌اش در افغانستان که سال‌ها است خود را بی‌پناه و یتیم فکر می‌کنند، مایه‌ی دلگرمی زیادی خواهد شد، و این پیامد بد دیگری برای عدالت است.

آشتی سیاسی میان حکمتیار، به عنوان بنیادگرایی تندرو و اشرف غنی برای برخی از روشنفکران که در آغاز کارزارهای انتخابات ریاست جمهوری او را از نمادهای تکنوکراسی، مدرنیسم و مردم‌سالاری می‌دانستند، فکر نکنم خیر خوشی باشد. آنها حالا حتمن می‌دانند که چقدر شناخت‌شان در مورد غنی نادرست و خنده‌آور بوده است. اما برای عده‌ی دیگر که از پیش می‌دانستند او چه کسی است، نه تنها عملکردهای غنی شگفت‌آور نیست، بلکه با دیدن این کارکردهای او بیشتر به عمق پدیده‌ی غنی و اطرافیانش پی می‌برند و تحلیل‌هایشان را پخته‌تر می‌سازند.

باری، معافیت‌دهی به جنایتکاران بزرگ در چهارده سال گذشته، ضربه‌ی سخت و کشنده‌ی بر پیکر عدالت زده است که به نظر نمی‌رسد به سادگی جبران شود. با هر مورد از نقض حقوق بشر و نادیده‌گرفتن حقوق از دست‌رفته‌ی مردم، آنها بیشتر به دولت بدبین می‌شوند. انبارشدن روزافزون عقده‌های جمعی توده‌ها روشن است که پایان خوشی ندارد.

هزاران تن در جریان جنگ‌هایی که او یکی از طرف‌ها بود، کشته، معیوب، آواره و بی‌خانومان شده‌اند. راکت‌پرانی‌های حکمتیار بر کابل در سالهای جنگ داخلی، از بدترین خاطره‌هایی است که باشندگان این شهر دارند.

بازگشت حکمتیار یکبار دیگر آن خاطره‌های تلخ را در یادها تازه خواهد کرد و مردم را نسبت به قصد و اراده‌ی غنی برای برقراری عدالت بدبین‌تر خواهد ساخت.

آیا اشرف غنی می‌تواند دلیل قناعت‌بخشی به آسیب‌دیدگان و بازماندگان قربانیان جنگ ارایه کند؟

حکمتیار از جمله‌ی افرادی که است که اتهام جنایت جنگی بر او وارد شده و به دلیل دست‌داشتن در فعالیت‌های تروریستی در فهرست سیاه سازمان ملل متحد نیز جا گرفته است. بخشش او از سوی دولت افغانستان و تعهد حکومت برای حذف حکمتیار از لیست سیاه این سازمان، نشان می‌دهد که سلسله‌ی معافیت از مجازات ناقضان حقوق بشر به گونه‌ی نگران‌کننده همچنان ادامه دارد.

اگر حکومت مدعی است که عفو حکمتیار نقش زیادی در صلح و ثبات افغانستان خواهد داشت، اشتباه می‌کند. او کسی نیست که با ادغامش به دولت کابل ثبات سراسری در کشور تأمین شود. او در حال حاضر به یک مهره‌ی سوخته‌ی جنگی تبدیل شده و حامی کلانی در سطح منطقه ندارد. وقتی او در میدان نبرد چیز زیادی برای دادوستد ندارد، چگونه می‌توان امیدوار بود که اگر حکمتیار سلاح بر زمین گذاشت ما از خیر او به صلح می‌رسیم؟

با بودن حکمتیار در حکومت افغانستان نه تنها که هیچ سودی به مردم نمی‌رسد، بلکه بازی‌های سیاسی کنونی پیچیده‌تر خواهد شد و بازهم مردم بیشتر زیان می‌بینند.

موزیم و میراث‌های فرهنگی...

با فشار انبوهی از گردشگران روبه روست. این رونق، نقش مهمی در بهبودی وضعیت مردم، کسبه‌کاران و صنعت‌گران آن منطقه دارد و برای تعداد زیادی از بیکاران نیز برای شان شغل دائمی و موقتی ایجاد می‌گردد. در کنار این‌ها، "میراث‌های فرهنگی باعث تقویت صنعت جهانگردی می‌شود" (۳). براساس تحقیقاتی که از سوی سازمان جهانی جهانگردی صورت گرفته، آمار گردشگری‌های خارجی و درآمدهای حاصله از آن برای کشورهای میزبان نشان می‌دهد که بعضی از کشورهای میزبان، بیش از کشورهای صادرکننده نفت، از صنعت گردشگری درآمد دارند. از سوی دیگر، "میراث‌های باستانی در راستای ارتقای کیفیت برنامه‌های آموزشی از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است." (۴) همین میراث‌های فرهنگی است که در شناخت عملی دانشجویان و دانش‌آموزان نسبت به سوژه‌ی مورد بحث نقش به‌سزایی را بازی کرده و به تفهیم موضوع در حافظه‌ی دائمی آنها کمک می‌کند.

با توجه به اهمیت میراث‌های فرهنگی، باید به حفظ آن توجه شود. همه‌ی میراث‌های قابل انتقال باید در جاهای محفوظ نگهداری شود. موزه‌ها یگانه بایگانی‌ی برای حفظ آنهاست؛ زیرا، رکن اساسی تاریخ است که در تقویت حافظه‌ی جمعی ما کمک می‌کند. "موزه‌ها در واقع امر بیش از هر موضوع دیگر معرف پیشینه‌ی تکامل علوم طبیعی، هنر، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی است" (۵). و یا به عبارت دیگر، موزه‌ها نمایانگر ارزش‌های از میان‌رفته‌ی جوامع مختلف بشری است. موزه در خلق دائمی عادات فرهنگی جدید نقش به‌سزایی دارد و در درازمدت تضمین‌کننده‌ی تداوم توسعه‌ی فرهنگی است. تحقیقات جامعه‌شناختی‌ی که جامعه‌شناسان در امور فرهنگی در سال‌های اخیر انجام داده اند، نشان می‌دهد که برنامه‌های آموزشی موزه‌ها، به‌خصوص در گروه موزه‌های کودکان، سبب شکوفایی استعدادهای هنری کودکان شده است. رنه مارکوزه، در مقاله‌ی خود، "تبدیل‌شدن موزیم به دنیای دیگر"، موزیم‌ها را کلاس درسی فارغ از نگرانی معمول و برای کسب نمره برای

نقش روستایان شهری در اعتراضات...

روستایی هم به حواشی شهرها منتقل و منازعه سیاسی به اشکال دیگر اما این بار در شهرها از نو نطفه می‌گیرد. به هر اندازه جلو مشارکت سیاسی این نیروی تازه به میدان رسیده مسدود گردد، به همان پیمانه ناراضیاتی افزایش یافته و رهبران سنتی و عرفی را که در رأس قدرت آرام کرده اند، ناآرام و بی‌خواب می‌سازد. این پوتانسسیل جدید که رویای دیگرگونی بنیادی در ساختارهای اجتماعی سیاسی را با خود سایه وار حمل می‌نماید. هم اکنون تبدیل به یک واقعیت مشهود، ملموس و عینی گردیده که هرگاه به خواست‌های آنان توجه صورت نگیرد، ساختارهای حاکم را که از درون نهایت فاسد بوده و از تفرقه و نفاق به گونه‌ی جدی رنج می‌برد، خواهی نخواهی به چالش کشانیده و آنان را ناچار به حرمت می‌نماید. احتمالان تا یک مقطع اعتراضات مطالبات در چوکات قانون و به گونه‌ی نظام‌مند صورت می‌گیرد، اما هرگاه به آن مطالبات توجه‌ی روشن و جدی صورت نگیرد، یقین تبدیل به شورش گردیده و فراقانونی عمل خواهد کرد. واضح است که حرکات فراقانونی با ابزار خشونت و شکستن مرزهای قانون صورت گرفته و در واکنش بر ضد نظام بر سر اقتدار ویا قدرتمندان قومی و مذهبی آرام آرام از بی‌برنامه‌گی به یک نوع برنامه دسترسی پیدا کرده و در این حالت نظام را با یک نظام شورشی با برنامه مواجه و با افزایش آگاهی درون این نیرو اعتماد به نفس در کسب حقوق را تولید و پس از درک نقش شان در امکان

در جریان این همه مدت به ویژه پس از سلطه نظام اقتصاد بازار، تولیدات زراعتی و مالداري که هزینه‌ی تولید آن افزایش و اما قیمت بازار آن کاهش یافته، با این ابزار نامناسب کشت و بذر که هیچ‌گاه امکان امرار معیشت خانواده‌ی دهقانی را تامین و مشکلات زندگی آنانرا حل نمی‌تواند. کاملن در مضیقه فقر و سیه‌روزی قرار گرفته است. این ناگذیری که اسباب اصلی بیکاری در روستاها گردیده این جامعه را ناچار به کوچ به جانب حواشی شهرها کرده است. این جمعیت پس از ورود به حواشی شهرها به تدریج به شکل روستائیان شهرنشین در شهرها ادغام و به شکل کارگر روزمزد ویا کارگران خدماتی با معاشات ناچیز در خدمت کارفرمایان ویا صاحبان مقام و موقعیت در دولت و شرکت‌ها و یا مقامهای فاسد دیگر قرار می‌گیرد. تداوم حیات با این گونه رنج، این کتله‌ی وسیع را به جامعه‌ی ناراض تبدیل و از آنجائیکه در امر مشارکت سیاسی اجتماعی و اقتصادی هیچگاه نقش قابل توجه ایفا نمی‌توانند. یک نوع انرژی شورشگری را به تدریج در بستر این همه نابسامانی ذخیره و گهگاهی که امکان بروز آن همانند بیستم عقرب ۱۳۹۴ ویا ۲۷ ثور ۱۳۹۵ به میان می‌آید، ناراضیاتی‌اش را به حالت انفجاری انعکاس داده و یک نوع کابوس ترس‌آوری را برای صاحبان قدرت و ثروت ایجاد می‌نماید. از آنجائیکه به تدریج روستاها به نفع حواشی شهرها از سکنه خالی می‌گردد، ناراضیاتی

شاگردان دانسته است.

بنابراین‌ها، باید در قسمت حفظ و نگهداری موزه‌ها که رسالت تک‌تک افراد مسئول اند، توجه جدی صورت بگیرد. چنانچه در اثر بی‌توجهی یکی از مسئولان موزیم طبیعی هند، موزیم هند به آتش کشیده شد. اما موزیم در افغانستان، نخست در دسترس همه قرار ندارد. دودیزگر، شاید اندک شهروندان کشور باشند که علاقه‌ی بازدید از موزیم و تحقیق در مورد آثار هنری-فرهنگی و علمی گذشته را داشته باشند. بعضی چالش‌ها در این راستا بر می‌گردد به نبود مدیریت سالم در قبال نهادهای مربوط و نبود یک وزارت توریزم.

منابع:

۱. موزه‌داری، نوشته‌ی نوشین دخت نفیسی، ص ۳
۲. میراث فرهنگی و گردشگری در افغانستان، نوشته‌ی عظیم عظیمی، چاپ اول، ۱۳۹۴، کابل: نگار صص ۲۲
۳. علی احمدی، "موزیم و میراث‌های فرهنگی"، روزنامه‌ی جامعه باز
۴. موزه‌داری، نوشته‌ی نوشین دخت نفیسی، ص ۵۷
۵. میراث فرهنگی و گردشگری در افغانستان، نوشته‌ی عظیم عظیمی، چاپ اول، ۱۳۹۴، کابل: نگار صص ۲۳

برگی از تاریخ

عبدالخالق و تاتار سلطنتی

"تطبیق شکنجه‌ها نظر به اشخاص متهم تفاوت داشت. بعضی را گلوله‌های آتشین زیر بغل می‌گذاشتند، تابوی زنده‌ی گوشت متصاعد می‌گردید. برخی را باها با ریسمان بسته و با میخ فانه می‌کوفتند تا انگشتان پا شرحه شرحه می‌شد. یکی را پشت برهنه کرده تحت ضربات چوب‌های کوتاه "بیت هندی" قرار می‌دادند. دیگری را از ران‌های برهنه با تیل جوشان می‌سوختند. آنگاه این‌ها را روی پشت عسکر ویا روی چهارپایی به زندان‌ها بر می‌گشتاندند و تحت معالجه داکتران هندوستانی می‌گذاشتند تا قبل از استنطاق و اعدام نمیزند. همین که جراحات این معذبین اندکی رو به التیام می‌رفت، مجدداً در محبس احضار و مورد بازپرسی قرار می‌گرفتند و اگر باز از جواب‌های دلخواه سپه‌سالار سرباز می‌زدند به اتاق شکنجه تحویل داده می‌شدند و تذبذب آن‌ها تکرار می‌گردید. نمایش این آفمیبتاتر سلطنتی تقریباً چهار روز طول کشید.

در طی آن مدت عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که ران‌هایش شاربید و خودش از حرکت بازماند. معزدا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقای خود را افشا نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادرشاه نمودم و کشتم. وقتی که رفقای او را زیر شکنجه قرار دادند. بازم یگان یگان آنان از معرفی کردن رفقای خود انکار نمودند. یک نفر محمد اسحاق خان گفت من از اصل نقشه مطلع استم و اگر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چهارپایی بخواست و همین که عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش به جانب عبدالخالق خان مجروح‌تر نگرست و با تأثر و همچنان شدید گفت: "آری رفیق ناچوان، چرا به من و رفقای اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ و اگر اینطور نمی‌کردی حالا از این حکومت یک نفر هم زنده نمی‌بود. سخن آخرین خود را به تو گفتم خداحافظ" عبدالخالق خان جواب داد: "راست می‌گویی رفیق، احتیاط من بی‌جا بود، از تو عفو می‌خواهم."

از مشاهده چنین صحنه‌ی جوان‌مردانه رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید، زیرا اینان تمام مردم را در آئینه نفس محقر خویش می‌دیدند و شهامت و مردانگی را نمی‌شناختند. تردیدی نیست که اگر قسمتی از این شکنجه‌های وحشیانه بالای خود شاه محمود خان ویا رفقای او تطبیق می‌شد، به گناهان ناکرده نیز اقرار می‌کردند. در یکی از این جلسه‌های تحقیقاتی، شاه محمودخان از یک جوانک متهم پرسید: "شنیده ام بالای ما نام هایی گذاشته اید، آیا این درست است؟" متهم جواب داد: "بلی نه تنها بالای شما بلکه بالای شاه و صدراعظم و دیگر نفری شما. اگر می‌خواهید بگویم؟" ولی فیض محمد خان ذکر یا فرصت نداد که آن اسمای با مسما به میان آید.

وقتی که از میر سیدقاسم خان-معین وزارت معارف، پرسیدند: "شما که معین یک وزارت بودید، چگونه از سلوک و افکار شاگردان مدارس مطلع نشدید تا شاه را بکشند؟" میرصاحب جواب داد: "این سلطنت به مثابه‌ی سقایی است که مشکش را با پف متورم ساخته و دهنش می‌دوزد، آنگاه رویش نشسته به قدری می‌فشارد تا مشک بترقد، این حادثه نتیجه‌ی اعمال و روش خود شما نسبت، به مردم افغانستان است. اگر عبدالخالق این کار را نمی‌کرد، دیگری می‌نمود، در آینده نیز چنین خواهد شد."

سرانجام، یک ماه بعدتر از این ماجراها و فاجعه‌ها روزنامه‌ی اصلاح در شماره ۱۰۴ تاریخی قوس خود چنین نوشت که: "تحقیقات ابتدایی عبدالخالق و رفقای او را پولیس تکمیل کرده و عقربیه به محکمه عدلیه می‌سپارد." همین روزنامه اضافه نمود که "پولیس در اتنای تحقیقات عبدالخالق، منبع بعضی نشریاتی را که برخلاف حکومت می‌باشد، نیز درک و عاملان آنرا گرفتار نمود. ناشران نشریات مضره هم بعد از "نجس و تحقیقات بسیار به جرم خود اعتراف نموده اند." نوشت که "میر عزیز، میر مسجدی، محمود، محمد زمان، امیر محمد و میرزا محمد در محکمه‌ی وزارت عدلیه، محکوم به اعدام شدند و مدعی اثبات جرم عبدالغنی خان فرقه مشر قلعه‌ی بیگی ارگ بود."

منبع: افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته‌ی میرغلام محمد غبار، جلد اول و دوم، ۱۳۸۴، کابل: میوند، ص ۱۶۳ و ۱۶۴

یک اشتباه متعارف "طبقه‌ی زنان" یا قشر زنان؟

ک... خ. فایز

در اکثریت ادارات دولتی وقتی می‌رویم با یک عبارتی "طبقه‌ی انات!" روبرو می‌شویم. ویا در بسیاری از سخنرانی‌ها، از رئیس جمهور کشور گرفته تا کارمندان دولتی، دانشجویان و حتی استادان دانشگاه برای زنان "طبقه" استفاده می‌کنند. زنان از لحاظ بیولوژیک مربوط به جنس خاصی است (که ما روی آن بحث نداریم)، اما از لحاظ جامعه‌شناختی و علمی، به جای "طبقه‌ی زنان"، "قشر زنان" استفاده می‌شود.

قشر اجتماعی به لایه‌ی خاصی از جامعه اطلاق می‌شود. قشر اجتماعی منزلت هم انتسابی و هم اکتسابی است. اما بیشتر منزلت انتسابی است که در تعیین ویژگی‌های آن، فرد نقش ندارد. مثلن، زنان، مردان و جوانان. از سوی دیگر، قشر اجتماعی می‌تواند اکتسابی نیز باشد، بدین معنا که نقش‌هایی را که فرد در جامعه بر عهده می‌گیرد و در آن نقش پایدار می‌ماند و دوام می‌آورد و باعث می‌شود که فرد به نقش‌های دیگر نپردازد، پایگاه اجتماعی او تثبیت می‌گردد که به آن "تثبیت پایگاه" می‌گویند. بر اثر تثبیت پایگاه اجتماعی افراد، گروه‌های متعددی که هر یکی مرکب از اشخاصی است که "پایگاه اجتماعی" آن‌ها کم و بیش همانند است، به وجود می‌آید و جامعه به واحدهای چندی تقسیم می‌شود یا همین منزلت اجتماعی می‌تواند بر حسب وجهه و احترامی که به فرد یا افراد داده می‌شود، دسته‌بندی گردد و در یک سلسله مراتب اجتماعی تقریبی همانند قرار می‌گیرد که بدان قشر می‌گویند. مانند، اقشار روحانیون، تجاران، کسبه‌کاران، روشنفکران، معلمان، دهقانان و...

چرا به زنان نمی‌توان طبقه اطلاق کرد؟ زیرا، "طبقه اجتماعی به بخشی از جامعه اطلاق می‌شود که به لحاظ داشتن ارزش‌های مشترک، منزلت اجتماعی معین، فعالیت‌های دسته جمعی، میزان ثروت و دیگر دارایی‌های شخصی و نیز آداب معاشرت، با دیگر بخش‌های همان جامعه متفاوت باشد."

"کارل مارکس، جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی که کشمکش میان طبقات اجتماعی را اصل اجتناب‌ناپذیر می‌دانست، معتقد بود که طبقه‌ی اجتماعی فرد را میزان دسترسی وی به ابزار تولید و ثروت تعیین می‌کند. اما ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، برخلاف مارکس که صرفن ملاک اقتصادی را در تحلیل طبقه‌ی اجتماعی مدنظر گرفته بود، طبقه‌ی اجتماعی را مبتنی بر سه عنصر قدرت، ثروت و منزلت دانست." (۱)

جامعه‌شناسان، جامعه را به دو یا سه طبقه تقسیم‌بندی می‌کنند؛ بعضی جامعه‌شناسان طبقه‌ی اجتماعی را به دو طبقه‌ی بالا و پایین؛ طبقه‌ی حاکم و محکوم، فقیر و غنی، ستمگر و ستم‌دیده تقسیم می‌کنند. اما بعضی دیگر، معتقد است که بعد از شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری، طبقه‌ی دیگری نیز در میان این دو طبقه شکل گرفت: طبقه‌ی متوسط. طبقه‌ی متوسط، طبقه‌ی است که نه ثروت، قدرت و منزلت اجتماعی‌اش در حد طبقه‌ی حاکم و ثروتمندان جامعه است و نه هم در حد طبقه‌ی پایین‌تر تنزل یافته است. این طبقه را روشنفکران، کسبه‌کاران، تجاران خرد و متوسط، زمین‌داران و غیره تشکیل می‌دهد. در مورد زنان اما، نمی‌شود طبقه اطلاق کرد، زیرا، قدرت، منزلت و ثروت زنان از همدیگر فرق دارد، ممکن است بخشی از زنان جزء طبقه‌ی پایین باشند، بعضی دیگر هم می‌تواند جز طبقه‌ی بالا و یا هم متوسط، مثلن، نمی‌شود زنان روستایی تهی‌دست را با زنان سرمایه‌دار جامعه، جزئی یک طبقه قلمداد نمود، اما می‌شود همه‌ی زنان جامعه و حتی دنیا را جزئی یک قشر به حساب آورد. بدین اساس، اشتباه متعارفی که در جامعه‌ی ما مروج است، نیازمند تغییر است. بدین اساس، زن بودن زنان را مرد بودن مردان، یک منزلت انتسابی است که جامعه و طبیعت به آنان اهدا کرده است و آنان را جزئی از قشر خاص جامعه قرار داده است. اما زنان جامعه، از لحاظ ارزش‌های مشترک، منزلت اجتماعی، فعالیت‌های دسته جمعی، میزان ثروت و قدرت و حتی آداب معاشرت از همدیگر فرق دارند و هرگز باهم نسبتی یکسان نیستند که به آنان "طبقه" اطلاق کرد.

منبع:

۱. مبانی جامعه‌شناسی، نوشته‌ی بروس کوئن، ترجمه‌ی دکتر غلام‌عباس توسلی، چاپ هیجدهم، ۱۳۸۶، تهران: سمت، صص ۲۹۶ و ۳۰۶

ارگ در حصارِ حجاب نادانی

نوشته‌ی خادم حسین فایز

افشاشدن مصوبه‌ی ۱۱ نور ۱۳۹۵ کابینه مبنی بر تغییر مسیر پروژه‌ی انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان به افغانستان از بامیان به سالنگ، اعتراض گسترده‌ی مردم افغانستان را برانگیخت. این اعتراضات نه تنها مردم افغانستان و بسیاری از افغانستانی‌های مقیم خارج را به خیابان کشاند، بلکه باعث شکل‌گیری اعتراض میلیونی "دوشنبه‌ی بزرگ" در کابل نیز شد. دولت از ترس حمله‌ی معترضان به ارگ، چنانچه در جنبش تبسم، اداره‌ی امور را فتح کردند، دست به ایجاد کمربند کانتینری در اطراف ارگ زد. در دوشنبه‌ی بزرگ، تمام شهر کابل تعطیل گردید.

شورای عالی هماهنگی مردمی، در شکل‌دهی مبارزه‌ی عدالت‌خواهانه‌ی مردمی نقش بارزی داشت. اما دولت با اعلام اینکه پروژه را به تعویق می‌اندازد و کمیسیون برای بررسی توظیف می‌شود، بین معترضان درز ایجاد کرده است. اما شورای عالی هماهنگی مردمی با نشر اعلامیه‌ی از ادامه‌ی مبارزه خود خبر می‌دهد.

اگر ما می‌خواهیم دانش مبارزاتی مان را افزایش دهیم، باید شیوه‌ی فتح خیابان‌ها را بیاموزیم، خیابان‌رفتن‌ها را تمرین کنیم و همواره در خیابان‌ها باشیم. چون "برای یادگرفتن و فهمیدن هر چیزی باید آنرا ورزید، مشق و تمرین کرد." (۱) در کنار آن، همواره باید خیابان‌نشینی‌ها و خیابان‌گردی‌های مان را به باد انتقاد بگیریم. زیرا، به گفته‌ی کارل پوپر، "دانش تنها از راه انتقاد پیشرفت می‌کند." (۲)

رهبران "حکومت وحدت ملی" باید بدانند که جنبش روشنائی تا رسیدن خواست‌هایش که همانا توسعه، برابری، انکشاف متوازن و عدالت است، ادامه خواهد یافت.

این جنبش از قدم‌های آغازینش با نگاه توسعه‌طلبانه و عدالت‌خواهانه گام برداشت و شعار توسعه، برابری، برادری و عدالت اجتماعی سر داد. توسعه، همانا عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی-سیاسی و همدیگرپذیری است. بدین اساس، باید به دفاع از جنبش روشنائی برخاست. به گفته‌ی برنشتاین، "جنبش برای ایجاد توسعه، بار ارزشی به همراه دارد، که کمتر کسی می‌تواند با این داعیه به مخالفت برخیزد." (۳) اگر کسی با توسعه، برابری و عدالت اجتماعی مخالفت می‌کند، در حقیقت از عقب‌گرایی، تجر، جنگ و انتحار دفاع می‌کند.

کسانی که از جنبش روشنائی دفاع نمی‌کنند، یک بار به دست‌خوان‌شان نگاه کنند، به معاشی که می‌گیرند، توجه نمایند، به گذشته‌های خود نگاه کنند که در حداقل چهارده سال گذشته چه پیشرفت‌هایی در زندگی شخصی و اجتماعی‌شان رونما گردیده است. اگر تغییر آن چنانی رونما نگردیده است،

مقصر کیست؟ به نظر من، بیشتر از آنکه آنان مقصر باشند، سیستم اجتماعی و ساختار حاکم اقتصادی-سیاسی مقصر است. چون کسی که صبح تا شام جان می‌کند، ولی تغییر مطلوبی در زندگی‌اش نمی‌آید، دلیل‌اش این است که دولت ضعیف و ناکارآمد، سیستم اجتماعی عقب‌مانده و برخوردهای تبعیض‌آمیز نمی‌گذارد تا آنان رشد کنند و بستر ساز تغییر باشند. از طرف دیگر، تنها با بهبودی وضعیت دست‌رخوان، ما به عدالت اجتماعی و توسعه‌ی پایدار نخواهیم رسید، بل باید سطح فرهنگی افزایش یابد و بینش اجتماعی، آگاهی، مهارت و خلاقیت‌های شهروندان ارتقا کند، تا آنان بتوانند با آگاهی کامل، هوشیارانه و منطقی به دور از نگاه تبعیض‌آمیز، قومی و سلیقه‌ی، در مورد قضایای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قضاوت کنند.

در افغانستان اما، بنا به شکاف فاحشی که میان شهروندان افغانستان از لحاظ توسعه‌ی فرهنگی و اقتصادی وجود دارد، شکل‌گیری عزم ملی برای پایداری و گسترش این توسعه وجود ندارد، چون بسیاری از منافع ملی و برنامه‌های توسعه‌ی بی‌فیلتر عقلائیت قومی و کنش‌های سیاسی قومی می‌گذرد. در این حالت، امکان شکل‌گیری توسعه‌ی پایدار و عزم ملی برای گذاشتن گام‌های استوار برای توسعه وجود ندارد.

پس کسانی که بر اساس صف‌بندی‌های قومی-سمتی از جنبش روشنائی دفاع نمی‌کنند، با جنبشی که برای برادری، برابری، توسعه و عدالت اجتماعی فریاد می‌کشد، همصدا شوند تا از این وضعیت مرگبار کنونی رها شوند؛ در غیر آن، همین وضعیت رقت‌بار را فرزندان، نواسه‌ها و نسل‌های بعدی‌شان شاهد خواهند بود.

حکومت غنی و عبدالله که بعد از تظاهرات "جنبش روشنائی"،

حکومت غنی و عبدالله که بعد از تظاهرات "جنبش روشنائی"، ارگ را با حصار از کانتینرها پیچید، نه تنها در زندان کانتینرها، بلکه در حصار "حجاب نادانی" قرار گرفت. گروهی که می‌خواهند مردم را از هرگونه آگاهی نسبت به مواجبه طبیعی فعلی، وضعیت اجتماع و حتا تصورشان از زندگی خوب و سعادت‌مند، محروم گذارند، نمی‌دانند که از خودبیگانگی‌ی که دامن‌گیر آنان است، از ناخودآگاه قبیله‌ی بی‌آنها می‌آید. این‌ها نمی‌دانند که نابودی قبیله، امری در حال تحقق یافتن و حقیقتی در حال شدن است.

حصار "حجاب نادانی" بی‌کی که نه با گذاشتن کانتینرها پنهان می‌شود، نه با خاک‌زدن به چشم مردم و جامعه‌ی جهانی و نه هم با رویکرد اغواگرانه‌ی پوپولیستی. این نادانی، از آفتاب نیز آشکارتر است. غنی و عبدالله می‌دانند که خودشان نیز غرق در همین نادانی هستند. اما دوست دارند در گپ‌و‌داده‌ی همین نادانی بمانند؛ چون از بودن در میان "حجاب نادانی" نفع می‌برند. گروهی که همراه در پی گسترش تاریکی و نادانی بر آسمان افغانستان است، تنها در وجود غنی و عبدالله و بقیه‌ی کاخ‌نشینان خلاصه نمی‌شود، بلکه بسیاری از مردم افغانستان در گپ‌و‌داده "حجاب نادانی" بسر می‌برند. حجابی که آنان را به خودترقانی، جنگ، تبعیض، ظلم و بیدادگری تشویق می‌کند.



ارگ را با حصار از کانتینرها پیچید، نه تنها در زندان کانتینرها، بلکه در حصار "حجاب نادانی" قرار گرفت. گروهی که می‌خواهند مردم را از هرگونه آگاهی نسبت به مواجبه طبیعی فعلی، وضعیت اجتماع و حتا تصورشان از زندگی خوب و سعادت‌مند، محروم گذارند، نمی‌دانند که از خودبیگانگی‌ی که دامن‌گیر آنان است، از ناخودآگاه قبیله‌ی بی‌آنها می‌آید. این‌ها نمی‌دانند که نابودی قبیله، امری در حال تحقق یافتن و حقیقتی در حال شدن است.

حصار "حجاب نادانی" بی‌کی که نه با گذاشتن کانتینرها پنهان می‌شود، نه با خاک‌زدن به چشم مردم و جامعه‌ی جهانی و نه هم با رویکرد اغواگرانه‌ی پوپولیستی. این نادانی، از آفتاب نیز آشکارتر است. غنی و عبدالله می‌دانند که خودشان نیز غرق در همین نادانی هستند. اما دوست دارند در گپ‌و‌داده‌ی همین نادانی بمانند؛ چون از بودن در میان "حجاب نادانی" نفع می‌برند. گروهی که همراه در پی گسترش تاریکی و نادانی بر آسمان افغانستان است، تنها در وجود غنی و عبدالله و بقیه‌ی کاخ‌نشینان خلاصه نمی‌شود، بلکه بسیاری از مردم افغانستان در گپ‌و‌داده "حجاب نادانی" بسر می‌برند. حجابی که آنان را به خودترقانی، جنگ، تبعیض، ظلم و بیدادگری تشویق می‌کند.

این حجاب با زدودن ارگ‌نشینان کوردل و تاریک‌اندیشان قصر سپیدار از بین‌رفتنی نیست، تنها راه‌هایی از "حجاب نادانی"، توسعه‌ی فرهنگی-اقتصادی افغانستان است. مردمی که از لحاظ شعور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی رشد کنند، از تجر، تاریک‌اندیشی، دگماتیسم و راسیسم نیز دست خواهند کشید.

رهبران "حکومت وحدت ملی" باید بدانند که ما برای زدودن "حجاب نادانی" شان، نه تنها از ارگ و قصر سپیدار، بلکه از تمام افغانستان بیاخته‌ایم. زدودن لایه‌های زمخت "حجاب نادانی" در افغانستان سخت و نیازمند مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر است، ولی ناممکن نیست، چنانچه مارکس می‌گوید، "هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود." (۴)

منابع:

۱. فلسفه‌ی معاصر، نوشته‌ی فردریک کاپلستن، ترجمه‌ی دکتر علی اصغر حلبی، چاپ دوم، ۱۳۸۹، تهران: زوار، صص ۱۱
۲. همان؛ صص ۳۱
۳. راهبردهایی در ارتباط با تحقق عدالت اجتماعی و توسعه پایدار، نوشته‌ی دکتر سیدحسن مطیعی لنگرودی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، صص ۲۸۲
۴. مانیفست حزب کمونیست، نوشته‌ی کارل مارکس و فریدریش انگلس، ۱۸۴۸